



به قلم شهید محراب آیت‌الله سیدمحمدباقر حکیم

تاریخ تشیع در عراق...

صادقین یعنی امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام شد که این مدرسه را در قالب یک سازمان ایجاد کننده نه به شکل هسته اولیه یا در قالب افراد چنانچه در زمان امام علی علیه‌السلام که صدر اول اسلام به حساب می‌آمد چنین شد. در آن زمان ما شاهد تأسیس حوزه در عراق (به عنوان دومین سرزمین پذیرای اسلام بعد از سرزمین عربستان) که مقر آن در کوفه بود هستیم و این حوزه رشد کرده و در زمان صادقین علیهم‌السلام به حد اکثر رشد خود رسید تا جایی که محدث درباره آن می‌گوید: «من در این مسجد نهصد شیخ را دیدم که می‌گفتند جعفر بن محمد الصادق (ع) می‌گوید» و این حوزه زمانی که بغداد مرکز و پایتخت سرزمین اسلامی شده بود به این شهر منتقل شد و در عهد شیخ طوسی به نجف اشرف منتقل شد و بعد از طی مراحل و تغییراتی تا کربلا و حله توسعه یافت. بعد از آن منطقه «الفرات الاوسط» و سپس بغداد، مناطقی بودند که حوزه در آنها تأسیس شد و تا امروز ادامه یافت و این مدرسه علمیه نقش بزرگی در شکل‌گیری تشیع در عراق داشت.

– عتبات مقدسه:

مسئله دوم: که اهمیت آن کمتر از مسئله اول نیست و آن حضور امامان معصوم (ع) در عراق و نیز مرقدهای آنان (عتبات مقدسه) از جمله نکاتی است که می‌توانیم از طریق آنها به تاریخ تشیع در عراق نگاه کنیم. به این ترتیب وجود امام علی (ع) و شهادت ایشان و سپس مرقد شریف ایشان سبب نشئت گرفتن شهر نجف اشرف و شکل‌گیری مدرسه علمیه و تداوم آن بود. چرا که نجف شهر نبود بلکه مقبره کوفه بود و تمدن آن به خاطر رفت و آمد ساکنان کوفه پیرامون مرقد شریف حضرت علی (ع) بود و هر گونه تغییر یا فعالیت خیر و مثبت در این شهر به این اصل کلی مربوط می‌شود و محدودیت جغرافیایی نداشت.

– واقعه طف:

مسئله سوم: واقعه خونین کربلا و قیام امام حسین علیه‌السلام و اصول و ارزش‌های بزرگی که اهل عراق به وسیله آنها حرکت کردند و فاجعه‌ها و رنج‌ها و محنت‌های اهل بیت (ع) و آثار و بازتاب‌های این وقایع بر مردم عراق و تحمل خون‌خواهی امام حسین از مردم عراق و تداوم نهضت حسینی توسط آنان همگی از مسایل بسیار مهمی هستند که به حقیقت تاریخ مردم عراق و تحکیم ریشه‌های تشیع در آن و عشق به اهل بیت (ع) نیز مربوط می‌شود گرچه، دلیل خاص به خود را ندارد و تمام اینها را می‌توان به وجود دیگر امامان اهل بیت (ع) به ویژه امامان بعدی همچون امام کاظم (ع) و امام جواد (ع) و امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) و بعد از آن میلاد مسعود امام حجت (ع) که در این سرزمین به وقوع پیوست نیز مرتبط دانست.

به این ترتیب وجود ائمه اهل بیت (ع) و تأثیر آنان در همه ابعاد روحی و معنوی و فرهنگی و سیاسی از جمله مسائل بسیار مهم در تاریخ عراق و در درک ما از موضوع تشیع در آن به حساب می‌آید و مسلماً هر مبحث آن نیازمند تحلیلی

پایتخت این امپراتوری عظیم در آن زمان بوده است. بعد از سلمان فارسی صحابه‌های بزرگوار دیگری که جایگاه خاصی نزد شیعیان داشتند یا با اهل بیت ارتباط داشتند حکمرانی عراق یا موقعیت‌های مهمی را در عراق به عهده گرفتند امثال عمار بن یاسر و حذیفه بن الیمان و عبدالله بن مسعود و بعد از آن امام علی را می‌بینیم که عراق را مرکز حکومتی خود قرار می‌دهد و این مسئله نشان دهنده عمق و ریشه تشیع در عراق و نحوه شکل‌گیری و جا افتادن آن در عراق و در میان مردم آن است.

و با توجه به این مسئله می‌توانیم به نکته دیگری بپردازیم: **نشانه‌های تشیع در عراق:**

مبحث دوم: اینکه می‌توان از چگونگی و نشانه‌های شکل‌گیری تشیع در عراق و اینکه در چه برهه‌ای از تاریخ عراق شکل گرفت سؤال کرد؟

در جواب می‌توانیم بگوییم که چندین مسئله و رویداد وجود دارد که می‌توانیم برای بحث پیرامون این بخش از تاریخ به آنها توجه کنیم:

– حوزه علمیه:

مسئله اول: این مسئله در مدرسه عظیم اسلامی نماد پیدا کرد که تشیع و فرهنگ اسلامی آن از داخل این مدرسه نشئت گرفت و به همه جای دنیا بخش شد و آن مدرسه کوفه بود که خواست خداوندی بر این قرار گرفت که سرنوشت تشکیلات سیاسی (که مقرر بود در دست اهل بیت و زیر نظر آنها باشد) بر خلاف برنامه‌ریزی اسلام پیش برود و تقریباً در طول مدتی بیش از یک قرن اهل بیت علیهم‌السلام سعی کردند امور سیاسی را به راه اصلی و صحیح آن باز گردانند یعنی به دست صاحبان آن که همان اهل بیت و امامان علیهم‌السلام بودند اما، به تقدیر خداوند این خواست و این هدف تحقق نیافت و تحقق آن به آینده موکول شد.

از اینجاست که می‌توانیم بفهمیم که تشیع به همراه سلمان فارسی وارد عراق شد و او به عنوان یک فرماندار شیوه خاص و منحصری در اداره امور حکومتی پیش گرفت و رفتار صحیح و متواضعانه‌ای با مسلمانان عراق داشت به طوری که در میان فرمانداران بعد از او نظیری برای او یافت نشد

با توجه به این مسئله، علمای بعد از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام در ایجاد این مدرسه به صورت مستقل نقش داشتند تا این مدرسه بتواند مسئولیت‌هایی را که به ناچار باید اهل بیت آنها را تحمل کنند به پیش ببرد و در عین حال برنامه‌های خودش را پیش ببرد و این توفیق الهی بزرگ نصیب امامین

پیشگفتار: موضوع شناخت فرهنگ شیعیان عراق یک بحث گسترده است. لذا سعی می‌کنم به چند نکته و چند موضوع درباره آن اشاره کنم و در عین حال سعی می‌کنم از طریق این نکات، ما بین گذشته و حال و آینده رابطه‌ای ایجاد کنم. زیرا، اگر بخواهیم دیدگاه و تصویر صحیحی از این آگاهی ایجاد کنیم و نتیجه‌گیری‌های درستی بر اساس این تصور و این دیدگاه به دست بیاوریم، لازم است کمی به گذشته باز گردیم و در عین حال از زمان معاصر خودمان صحبت کنیم. سپس به آینده نگاه کنیم. لذا سه نکته اساسی در این باره وجود دارد که لازم است به آنها اشاره کنم:

تاریخ تشیع در عراق

نکته اول: سعی می‌شود به طور خلاصه درباره آن صحبت شود و به دور از هرگونه توضیح و تشریح به ذکر عنوان‌ها آن هم در چند نقطه بسنده می‌کنیم:

تاریخ ورود تشیع در عراق:

– مبحث اول: از اوائل صدر اسلام تشیع وارد عراق شد و می‌توان گفت که تشیع به همراه ورود اسلام به عراق وارد این سرزمین شد و فاصله زمانی چندانی مابین آنها وجود ندارد به طوری که تشیع (چنانچه به لحاظ تاریخی به نظر می‌رسد) طی فتح عراق به دست لشکر اسلام، وارد عراق شد و سلمان فارسی صحابی جلیل حضرت رسول (ص) که به پیروی از حضرت امام علی (ع) معروف بود در این فتح شرکت داشت. وی دارای جایگاه و مقام ویژه‌ای نزد امام و در عین حال از احترام و تقدیر نزد مسلمانان و اتباع مذاهب دیگر برخوردار بود. لذا جزو صحابه‌هایی بود که خلیفه دوم عمر بن الخطاب او را به عنوان یکی از فرماندهان لشکر فاتح اسلام انتخاب کرد سپس او را والی عراق ساخت و تا زمان وفاتش همچنان والی آنجا باقی ماند و قبرش در منطقه مدائن برای همگان معروف است.

از اینجاست که می‌توانیم بفهمیم که تشیع به همراه سلمان فارسی وارد عراق شد و او به عنوان یک فرماندار شیوه خاص و منحصری در اداره امور حکومتی پیش گرفت و رفتار صحیح و متواضعانه‌ای با مسلمانان عراق داشت به طوری که در میان فرمانداران بعد از او نظیری برای او یافت نشد به ویژه که او از دید مردم عراق نسبت به دین اسلام که جدیداً وارد آن شده بودند، چهره جدیدی به حساب می‌آمد و فرمانداری او در آن سرزمین نمادی از جهان‌بینی و انسان‌دوستی در رسالت اسلامی به حساب می‌آمد. زیرا، او جزو عرب‌هایی نبود که در آن زمان پرچم اسلام را حمل می‌کردند و این عرب‌ها بودند که پرچم اسلام را در دست داشتند و در جنگ‌ها و فتوحات شرکت می‌کردند سپس امور بندگانه به آنان واگذار می‌شد. لذا آمدن یک حکمران از قوم دیگر برای به دست گرفتن حکومت در چنین منطقه حساسی (که مرکز یکی از دو قدرت بزرگ آن دوران یعنی امپراتوری ایران بوده است) مسلماً دارای دلایل سیاسی و رسالتی بوده است زیرا، شهر مدائن که سلمان فارسی فرمانداری آن را به عهده گرفت پایتخت زمستانه امپراتوری ایران و یکی از دو

■ مرقد مطهر امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نجف اشرف.



به دیگر اقوام اسلامی که البته ناشی از اندیشه راستینی بود که اهل بیت علیهم السلام پایه گذار آن به حساب می آمدند. به این ترتیب مسئله دوستی اهل بیت (ع) از مسائل مهمی بود که از عمق وجود مردم عراق بر می خاست و این دوستی تأثیرات سیاسی کلی را بر امت اسلامی داشت.

نقش شیعیان در عراق:

مبحث سوم: سؤال مهمی که در اینجا مطرح می شود این است که نقش سیاسی و فکری و اجتماعی شیعیان عراق با توجه به پیشینه عمیق آنان در تاریخ عراق چیست؟ آیا نقش آنان نقش سرکشی و آشوب طلبی و عصبانگری و ایجاد ناامنی یا به زبان امروز خرابکاری و تروریسم و اخلاص گری و ایجاد ناامنی و آشوب بود و در نتیجه نقش آنان نقش تضعیف حکومت اسلامی و سرگرم کردن آن به امور داخلی و بازداشتن آن از انجام وظایف اصلی و اساسی از جمله مقابله با چالش های سر راه اسلام و نشر آن و مبارزه با کفر و مشرکان آن زمان بود؟ یا اینکه شیعیان اهل بیت (ع) نقششان نقش جهاد و سازندگی و مقاومت ظلم و ستم و مبارزه با طغیان و انحراف سیاسی و اعتقادی و اجتماعی و دعوت به سوی حق و عدل و هدایت و هدایت گری و ایستادگی در برابر استبداد و دیگر مسائل و البته به همراه حفظ مصالح عالیله اسلام و دولت اسلامی بود، حال این سؤال پیش می آید که چرا شیعیان در طول تاریخ به این نقش ادامه دادند و چرا آن را تغییر ندادند و رفتار دیگری در پیش نگرفتند و اصلا دلایل و علل پذیرش این نقش از سوی آنان چه بود و چرا خود را وادار به پذیرش آن کردند؟

البته برای پاسخ به این سؤالها باید در پی دلایل و عللی باشیم که در زیر به برخی از آنها می پردازیم:

شهادت اهل بیت علیهم السلام

دلیل اول: تعریف و ارزیابی امامان معصوم (ع) از نقش شیعه و به ویژه شیعیان عراق که می تواند نمونه و سرمشقی برای تعبیر از تشیع به حساب بیاید لذا وقتی امامان معصوم به وظیفه تاریخی و اعتقاد خود در خدمت به اسلام قیام می کنند و بعد در مراحل مختلفی از تاریخ با دید خاصی از یکی از این ملت ها سخن می گویند از امام علی (ع) گرفته تا امام سجاد که شاهد مصیبت کربلا بوده است تا امام صادق که مرحله گسترش اسلام و رویکرد به مسلمانان و ضعف دولت اموی و آغاز دولت عباسی و گسترش تشیع در این

نبود ممکن بود سرزمین اسلامی به یک حکومت قومی مبدل شود و ضمن محدود شدن، در برابر دیگر قومیت ها شکست بخورد.

ب- اصل و محور خط مشی سیاسی امویان، هم زمانی دشمنی آنان با اهل عراق و دشمنی با ائمه معصومین بود لذا مردم عراق تنها به خاطر اینکه دوستدار اهل بیت بودند کشته می شدند و شعار اصلی امویان که سیاست آنان نیز به حساب می آمد دشمنی با اهل بیت (ع) و العیاذ بالله دشنام دادن به امام علی (ع) بر روی منبرها بود اما، عباسیان علی رغم اینکه بسیاری از فرزندان ائمه معصومین را تحت تعقیب قرار دادند و برخی از امامان معصوم را کشتند ولی، تحت تعقیب

وجود ائمه اهل بیت (ع) و تأثیر آنان در همه ابعاد روحی و معنوی و فرهنگی و سیاسی از جمله مسائل بسیار مهم در تاریخ عراق و در درک ما از موضوع تشیع در آن به حساب می آید و مسلما هر مبحث آن نیازمند تحلیل بزرگ و گسترده است.

قرار دادن آنان از سر دشمنی با اهل بیت (ع) یا دشمنی با امام علی (ع) یا دشمنی با دوستداران آنان نبود و حتی، آنان مدعی انتساب به حضرت رسول (ص) بودند بلکه تعقیب فرزندان امامان به عنوان دیگری صورت می گرفت که به ظلم و جور و سلطه گیری و تفوق طلبی آنها و دیگر مسائل مربوط به آن ارتباط پیدا می کرد.

اما امویان مردم را به خاطر دوستی امام علی (ع) می کشتند و سب ایشان را از شعارهای اصلی و اساسی قرار داده بودند به استثنای حکومت عمر بن عبدالعزیز که نسبت به مدت حکومت امویان، مدت کوتاهی به حساب می آمد یعنی دو سال و هفت ماه و با توجه به تفاوت مابین حکومت امویان و عباسیان مشاهده می کنیم که عباسیان توانستند بیش از امویان به حکومت ادامه دهند و یکی از دلایل اصلی آن توان آنان در همزیستی نسبی با ائمه معصوم (ع) و دوستی و ولایت آنان نسبت به این امامان معصوم بود به اضافه رویکرد آنان

بزرگ و گسترده است.

- غیبت صغری:

مسئله چهارم: ملاحظه می کنیم که حضرت امام مهدی (عج) ولادتشان در عراق بود در حالی که دیگر ائمه اهل بیت (ع) در شهرهای دیگر غیر از عراق متولد شدند. همچنین مشاهده می کنیم که حضرت امام مهدی (ع) دو مرحله از غیبت درباره ایشان اجرا شد.

مرحله اول: غیبتی بود که حدود هفتاد سال طول کشید و به آن غیبت صغری گفته می شود.

مرحله دوم: مرحله غیبت کبری است که همچنان ادامه دارد.

امام مهدی (عج) طی غیبت صغری دارای چهار نایب بودند که محل استقرارشان در عراق بود و حضرت از طریق ایشان امور مربوط به مسلمانان را اداره می کردند لذا می توان گفت مقر ایشان در زمان غیبت صغری احتمالا در عراق بوده زیرا، با توجه به اینکه این نواب طی مدت ۷۰ سال در عراق می زیسته اند لذا این مدت زمانی طولانی نسبت به عهد ائمه معصوم علیهم السلام به حساب می آید چراکه ما امامی را نمی شناسیم که چنین مدتی زندگی کرده باشند و طی این دوره بود که امور اسلامی و امور مربوط به شیعیان از عراق و توسط این نواب اداره می شد و این مسئله در درک حقایق مربوط به اوضاع شیعیان و حوادث جاری در عراق بسیار مهم است.

- ایستادگی در برابر ظلم و طغیان:

حضور امامان معصوم (ع) در عراق تأثیر بسزایی در رشد آگاهی شیعه و به دنبال آن شکل گیری مقاومت عراقی ها در برابر ظلم و ستم داشت و اگر خواسته باشیم یک دید تاریخی به کانون های مقاومت بر علیه ظلم و جور و استبداد و سرکشی و تأثیر این مقاومت در جهان اسلام و در تاریخ اسلام و مسلمانان بیندازیم مشاهده می کنیم که اولین کانون شکل گیری مقاومت در میان دیگر کانون ها در آن زمان سرزمین عراق بود که شامل مناطقی از ایران کنونی نیز می شد و مشاهده می کنیم که انگیزه اصلی این مقاومت همانا دوستی و ارتباط عراقی ها به ائمه معصومین (ع) و پیروی از آنان و سیر در مسیر هدایت این بزرگواران بود.

این حقیقت را می توان از صدر اسلام مشاهده کرد به طوری که مسلمانان مبارز توانستند از این طریق به دستاوردهای بزرگی دست یابند و این دستاوردها تنها برای شیعیان ائمه معصوم و پیروان خط رسالت آنان نبود بلکه همه امت اسلامی و البته همه بشریت از آن دستاوردها بهره مند شدند و توانستند اصول و ارزش های مقاومت در برابر سرکشی و استبداد حاکمان ظلم و جور در جوامع انسانی و به ویژه جوامع اسلامی را تحکیم و تقویت کنند و با تداوم ارتباط شیعیان به ائمه معصوم (ع) مقاومت نیز تداوم یابد و ویژگی های خاص معنوی و روحی و اعتقادی پیدا کند به نحوی که توانست در طول این مدت زمان به مقابله با سرکشی امویان و دیگر حکومت های ظلم و جور (که عمر آنها خیلی بیشتر از عمر دولت امویان بود) ادامه دهد اگر چه حکومت امویان برای بقا و تداوم خود از ابزارها و امکانات قوی استفاده می کردند. مسئله ارتباط با ائمه معصومین (ع) و اینکه شیعیان توانستند از طریق آن تحولاتی در زمینه های مختلف را محقق سازند بحثی گسترده است اما، در اینجا به دو مسئله اصلی درباره آن اشاره می کنیم:

الف - گسترش جغرافیایی سرزمین اسلام و ورود مسلمانان با قومیت ها و نژادها و اعتقادات مختلف در محدوده سرزمین اسلامی که در زمان عباسیان آشکارا محقق شد بر خلاف حکومت امویان که نتوانستند این امر را محقق سازند و در عین حال نمی توان گفت این گسترش نتیجه تفکر و خط مشی سیاسی عباسیان بوده است. بلکه این حرکت در نتیجه تداوم ارتباط و پیوستگی مسلمانان به مسئله ولایت ائمه معصومین (ع) و اصول و اعتقادات آنان بود اما، حرکت عباسیان اساسا از اندیشه ولایت و امامت امام رضا (ع) ناشی شد و اگر این گسترش (ناشی از پیروی از ائمه معصومین (ع))

شیعه در تاریخ معاصر:

نکته دوم: اینک به تاریخ معاصر می‌پردازیم که از زمان سقوط حکومت اسلامی عثمانی آغاز و به تشکیل به اصطلاح کشور تحت سلطه استکبار و استعمار و تهاجم نظامی آن منجر می‌شود که تمام تحولات و جریانات در جوامع اسلامی ما تحت تأثیر این مسئله قرار گرفت.

در این زمینه نیز ما شاهد بیداری و حضور جریان شیعی هستیم که به نوبه خود تداوم جریان اصیل شیعی بود که از تشیع عراق سرچشمه گرفته بود و توانست صف اول را در مقابله با تهاجم فرهنگی و نظامی استکبار و استعمار داشته باشد به ویژه تهاجم مسیحی که به نام تبشیر و استشرق فرهنگی و سیاسی، عراق را آماج اهداف خود قرار داده بود و شیعیان عراق صف اول مبارزه با این پدیده را تشکیل دادند و در رأس آنان تلاش‌های پیگیر علامه شیخ محمد جواد البلاغی و دیگر شخصیت‌های فرهنگی و سیاسی و نیز فعالیت‌های میرزا حسن شیرازی و ملا محمد کاظم خراسانی و دیگر بزرگان و علما ذکر می‌شود. نیز به لحاظ نظامی مشاهده می‌کنیم ملت عراق پیوسته در صف اول مقابله با تهاجم نظامی بیگانگان بودند و یکی از رهبران جبهه ملی مبارزه که می‌توان از او نام برد آیت‌الله سیدمحمد سعید الحبوبی و آیت‌الله سیدمهدی الحیدری که جبهه القرن را رهبری می‌کرد.

در این زمینه نکته دیگری وجود دارد و آن اینکه عراقی‌ها توانستند در میان کشورهای که طی این دوره تحت تهاجم کامل نظامی از سوی اروپا و غرب قرار گرفته بودند، استعمارگران و سلطه و حاکمیت آنان را از کشور خود بیرون برانند و عراق اولین کشوری بود که بعد از جنگ جهانی اول توانست برای کسب استقلال نسبی سیاسی به انقلاب دست بزند و پرچمداران این انقلاب که به انقلاب بیستم، فرزندان شیعه اهل بیت (ع) به رهبری علما و روحانیونی همچون محمدتقی شیرازی و شیخ الشریعه اصفهانی بود.

همچنین اگر بخواهیم به نمونه‌های دیگر تاریخی بپردازیم مشاهده می‌کنیم انگلیسی‌ها بعد از تهاجم نظامی به عراق مدت سه سال در کشور ماندند اما، به علت مقاومت مردم عراق نتوانستند بر این کشور سلطه پیدا کنند و نیروهای انگلیسی در هیچ جای جهان اسلام با چنین مقاومتی روبه‌رو نشدند و تعداد زیادی اسیر و کشته دادند علی‌رغم اینکه سرزمینشان به لحاظ جغرافیایی کمکی به آنان نکرد و هنوز سه سال از سلطه آنها نگذشته بود که انقلاب بیستم یا انقلاب پانزدهم شعبان روی داد و طی آن عراقی‌ها توانستند نتایج



اصل و محور خط مشی سیاسی امویان، هم‌زمانی دشمنی آنان با اهل عراق و دشمنی با ائمه معصومین بود لذا مردم عراق تنها به خاطر اینکه دوستدار اهل بیت بودند کشته می‌شدند و شعار اصلی امویان که سیاست آنان نیز به حساب می‌آمد دشمنی با اهل بیت (ع) و العیاذ بالله دشنام دادن به امام علی (ع) بر روی منبرها بود.

مدرسه همچنان پایدار و مثمر ثمر باقی بماند.

هدایت‌گران و مبلغان:

دلیل سوم: وقتی حرکت و خط سیر هدایت و هدایت‌گری در طول تاریخ جهان اسلام را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم جهت آن از عراق شیعی به سوی شرق اسلامی بوده است با توجه به اینکه مدینه منوره و مکه مکرمه مرکز جهان اسلام بوده‌اند و مابقی مناطق اسلامی یا در شرق یا در غرب آنها واقع می‌شدند و حرکت هدایت‌گری یکی از شاخص‌های مثبت و مهم و در عین حال یکی از ویژگی‌های سازنده‌ای بود که شیعیان اهل بیت (ع) در جهان اسلام به آن شناخته شدند. و البته می‌توان با نگاهی سریع به وضعیت شیعه اهل بیت در عراق این مسئله را توضیح داد. به طوری که مشاهده می‌کنیم شیعیان (بعد از اینکه توانستند در برابر تهاجم وحشیانه امویان و فشارهای سخت اعمال شده از سوی آنان پایداری و صبر کنند) به اقدام نسبتاً سریعی دست زدند و آن هجرت به کشورها و سرزمین‌های مجاور بود. علی‌رغم اینکه تفاوت‌های جغرافیایی ما بین مناطق اقامت آنها و این سرزمین‌های جدید زیاد بود و طی این مهاجرت پرچم هدایت‌گری اسلام و تعالیم اسلامی را وارد آنها کردند و از طریق دعوت به اسلام یا فتح آنها، مناطق وسیعی را به زیر پرچم اسلام آوردند و ایران و آسیای میانه و نیز کشورهای اطراف خلیج و حرکت تشیع و تشکیل مراکز هدایت‌گری و مراکز علمی و اسلامی در آنها بهترین نمونه برای این مسئله است و در این حرکت مشاهده می‌کنیم عراقی‌ها پرچمدار بودند توانستند هدایت‌گری را در همه انحاء شرق اسلامی گسترش دهند و حتی، بیش از آن مشاهده می‌کنیم که ارتش عراق و خط تشیع اهل بیت (ع) همواره نیروی جامع و پشتیبان اسلام و خط مشی سیاسی و اعتقادی آن در همه ناحیه شرق اسلامی بود و طی قرون متمادی توانست در برابر همه فشار و سختی‌ها پایدار و باقی بماند و حتی، توانست به صورت تدریجی این فشارها را کم کند و در مقابل جریان دیگر که در غرب اسلامی بود به علت اینکه چندان ارتباطی به اهل بیت (ع) نداشت مجبور به عقب‌نشینی شد.

به این ترتیب دین اسلامی گرچه توانست به اروپا و به مراکز مهمی در آن سرزمین نفوذ پیدا کند چنانچه در اسپانیا (اندلس سابق) مشاهده می‌کنیم و در آنجا پاکیر و متمرکز شود ولی، نتوانست به مسیر خود ادامه دهد و در این مسیر پایداری کند در حالی که اروپای آن زمان، مانند اروپای امروز نبود و اروپای قدیم مجموعه‌ای از قبایل بدوی بودند. چیزی شبیه اعراب قدیم که از تمدن و ارزش‌های اجتماعی دور بودند. با این وجود مشاهده می‌کنیم که دین اسلامی نتوانست آن جوامع را در بر گیرد چرا که جریان اسلام در آن مناطق از سوی اموی‌ها سرچشمه گرفته بود و خود اموی‌ها به لحاظ بیداری و آگاهی دینی و معنویت اسلامی و طرفداری از اهل بیت (ع) دچار ضعف‌های زیادی بودند و کردارشان بد و نیتشان نادرست و عاری از پاکی بود و برخلاف شیعیان عراق روحیه جهادی و سازندگی اسلامی در آنها وجود نداشت.

دوره را شاهد بوده تا نقش امام کاظم (ع) که زیر ظلم و ستم زیست و پیوسته تحت تعقیب آنان قرار داشت و شاهد اوج قدرت و حاکمیت عباسیان بود.

در تمامی این مراحل مشاهده می‌کنیم که ائمه معصومین (ع) در ادوار مختلف سخنانی پیرامون نقش عراقی‌ها و مردم عراق و حرکت سیاسی و اجتماعی آنان داشته‌اند و تمام سخنان آنان پیرامون یک محور دور می‌زند و آن تعریف و تقدیر از نقش سازنده‌ای است که عراقی‌ها و اهل کوفه در این زمینه‌ها داشته‌اند.

و این سخنان ارزش خاص خود را دارد زیرا، تصویر موجود در اذهان مردم به لحاظ تاریخی این است که مردم عراق کسانی بودند که امامان را آزار دادند. در عین حال تلاش‌هایی برای بد جلوه دادن و متهم ساختن شیعیان به خرابکاری و اخلاص در امنیت عمومی در طول تاریخ وجود دارد و شهادت اهل بیت (ع) و امامان را به دست شیعیان جلوه می‌دهند ولی، نقش سازنده آنان در طول تاریخ بهترین دلیل بر دروغ‌پردازی و اتهامات مخالفان جریان شیعی است.

- وجود حوزه علمیه:

دلیل دوم: یکی دیگر از دلایلی که بر نقش مثبت شیعیان در عراق دلالت می‌کند مسئله وجود حوزه علمیه در عراق و دیگر شهرهایی است که شیعیان در آنها وجود دارند و این مسئله همان‌گونه که بر توجه شیعیان به خیزش علمی و فرهنگی و در عین حال بر توجه و تأکید آنها به امنیت و آرامش دلالت می‌کند و چنانچه معروف است حرکت علمی در یک جامعه نمی‌تواند رشد کند و تداوم یابد و پایدار بماند بدون اینکه در آن جامعه امنیت و آرامش عمومی و سیاسی و اصول و ضوابطی در نظام اجتماعی وجود داشته باشد به نحوی که بتواند حرکت مردمی را پشتیبانی و قوت ببخشد. در اینجا برای روشن شدن بحث مثالی درباره جریان سیاسی می‌آورم که خوارج در زمان امام علی (ع) آن را رهبری کردند و خود امام از آنها به مارقین یعنی عصیانگران یاد می‌کند. به این ترتیب خوارج کسانی هستند که جریان آنها از عراق آغاز شد و مردمانی بودند که به شجاعت و صلابت و فعالیت و نشاط سیاسی و رزمی معروف و از میزان بالایی از توانمندی و پایداری برخوردار بودند. این جریان بعد از شهادت امام علی (ع) ادامه یافت چنانچه خود امام تداوم آن را احتمال می‌دادند لذا از شیعیان خود خواستند بعد از ایشان وارد جنگ با آنان نشوند علی‌رغم اینکه محور حرکت و قیام آنان محکوم ساختن موضع امام علی (ع) در مورد مسئله حکمیت بود و سخن معروف خود را در این رابطه گفتند: «بعد از من با خوارج نجنگید پس کسی که دنبال حق می‌رود گمراه نمی‌شود چنانچه کسی که دنبال باطل می‌رود به آن می‌رسد».

ایس جریان با توجه به اینکه به حق مربوط نبود و اصول و ضوابط مشخصی نداشت و هیچ‌گاه به منافع بندگان خداوند به امنیت عمومی اهمیت نمی‌داد لذا می‌بینیم که نمی‌تواند پایدار بماند و رشد کند و مدرسه و مؤسسه علمیه پیشرفته و فعال و قوی نیز ایجاد نکرد که بتواند در همه شرایط به تربیت نسل‌ها بپردازد و مقدر کم موجودیتی که از آن باقی ماند به خاطر دست کشیدن آن از اخلاص‌گری در امنیت جامعه بود.

لذا مثال جریان علمی بهترین مثال و دلیل بر حقیقت جریان تشیع و نقش آنان در حیات سیاسی و اجتماعی مسلمانان است و در عین حال نمایانگر ماهیت خیزش علمی در عراق است و چنانچه مشاهده می‌کنیم خیزش علمی در این سرزمین که وابسته به اهل بیت و امامان (ع) است نتوانست حتی، در بدترین شرایطی که امامان معصوم با آنها روبه‌رو بودند پایدار بماند و حتی، در بدترین شرایطی که اسلام در عراق با آن روبه‌رو بود همچون انقلاب (قیام) الزنج و اهل الرستاق و اقدام آنان در انهدام و ویرانی همه چیز در عراق. لذا ما می‌بینیم که این مدرسه نتوانست به علت وجود این جریان علمی قوی و پایدار و نیز این اصول محکم، در این

۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ میلادی تأسیس شد به طوری که در عراق آن زمان، جریان‌های سیاسی جدیدی ظاهر شدند از جمله حرکت مارکسیستی که با اسم حزب کمونیست عراق بعد از جنگ جهانی دوم ظاهر شد. این حزب تا حدی یک حرکت مردمی به حساب می‌آمد ولی، به صورت پنهانی با شعار «میهن دوستی» و «مبارزه با استعمار» فعالیت می‌کرد همچنین احزاب قومی در صحنه عراق ظاهر شدند و به فعالیت پرداختند اما، وجهه مردمی کمتری داشتند ولی، در محافل نظامی و دولتی و در میان سنی‌های عراق نفوذ داشتند. این جریان سیاسی وجهه قومی داشت و در جهان عرب رهبری آن به دست جمال عبدالناصر بود و در آن زمان یک جریان قوی به حساب می‌آمد به ویژه که جمال عبدالناصر شعار مبارزه با استعمار و آزادی و وحدت جهان عرب را سر داده بود و توانست موفقیت‌هایی در ملی کردن کانال سوئز و تقویت نظامی ارتش مصر و نیز مشارکت در اعلام جنبش عدم تعهد به دست آورد.

و بعد از انقلاب ۱۴ ژوئیه که به تغییر ساختار نظام حکومتی و تبدیل آن به نظام جمهوری شد، ملت عراق به آزادی نسبی دست یافتند و فرصت جدیدی به دست آوردند که «باصراحت» اسلام و نظام حکومتی اسلام را به عنوان جایگزین نظام حکومتی سابق حاکم بر عراق ارائه دهند تا به این وسیله با جریان‌های غیر اسلامی پدیدار شده در صحنه عراق بعد از این انقلاب مقابله کرده باشند و در عین حال به خواست علمای بزرگ عراق برای ورود به صحنه سیاسی و همجواری با مردم در صحنه بر اساس اسلام پاسخ داده باشند. اسلامی که تنها رابطه بین انسان و خدا یا مجرد عبادت نبود بلکه عقیده و نظام حکومتی نیز به حساب می‌آمد و بر اساس این تفکر جماعت علما تشکیل شد و اعضای آن در مرتبه دوم نسبت به مراجع بزرگ حوزه نجف اشرف قرار داشتند و متشکل از گروهی از علمای عراقی و غیر عراقی عرب و غیر عرب و تعدادشان سیزده نفر بود و سه نفر آنها عضو کمیته نظارت بودند چون قدیمی‌تر از دیگران بودند و بقیه جزو کمیته اجرایی این جماعت بودند و همگی به درجه اجتهاد رسیده بودند و آیت‌الله حکیم آن را به عهده داشت و هزینه فعالیت آنها را تأمین می‌کرد و دیگر علما و مراجع نجف نیز به این جماعت کمک می‌کردند و در تأیید آن اعلامیه و تأییدیه با امضای خود صادر کردند و از جمله این علما مرحوم آیت‌الله سیدعبدالهادی شیرازی و مرحوم آیت‌الله سیدمحمود شاهرودی و آیت‌الله خویی و مرحوم آیت‌الله سیدمحمد جواد طباطبایی تبریزی و دیگران بودند و بعد از آن «جماعت علمای بغداد و کاظمین» تأسیس شد و این مسئله بعد از آن به ایران منتقل و این گونه برداشت می‌شود که امتداد نهضت و ریشه‌ها و خط مشی آنها طبق دلایل زیادی به عراق و حوزه نجف اشرف تبدیل بشوند و می‌توان از طریق بحث آن را ثابت کرد و حرکت آگاهی و بیداری و اصول و ریشه‌های آن و نیز خط سیر و پیشرفت امور و سیر حوادث در عراق و ایران و نحوه تفاعل و تأثیر آنها بر همدیگر را شناخت.

از مصادیق این جریان می‌توان از سیدحسن مدرس و آیت‌الله کاشانی نام برد که در نجف اشرف درس خواندند و از مدرسه شیخ آخوند خراسانی و شیخ میرزا حسین نائینی فارغ‌التحصیل شدند.

و در رابطه با مسائل بزرگی که جهان اسلام با آنها روبه‌رو شد به ویژه در چند دهه اخیر همچون هجوم فرهنگی تبشیری و هجوم استکباری و استعماری و مسئله فلسطین و احداث پایگاه‌های مختلف برای استکبار جهانی در این کشور اشغالی و دیگر کشورهای منطقه و آوارگی مردم آنها و هجوم فرهنگی سیاسی و الحادی مارکسیسم و دیگر فرهنگ‌های لائیک، در همه اینها ما شاهد بیداری فرهنگی شیعیان عراق و نقش پیش‌تاز آنها در مقابله با این انحرافات هستیم و با نگاهی به آگاهی شیعی و حوزوی در عراق و اصول آن مشاهده می‌کنیم که شیعیان عراق با منطق شیعی توانستند نتایج بسیار بزرگی در مسائل بزرگ مربوط به جهان



اسلام بودند و زمانی که خواستند حرکت خود را آغاز کنند مشاهده می‌کنیم تشکیلات مرجعیت در شهر قم در زمان مرجعیت آیت‌الله بروجردی اقدام به محدود کردن این خیزش، اگر نگوییم سرکوب آن، کردند و مرجعیت آن زمان آنچه را که برای فدائیان اسلام و نواب صفوی و دیگر شهیدایی که به دست حکومت شاه شهید شدند محکوم نکرد و صرف نظر از شرح وقایع و دلایل این مسئله، اما، انسان می‌تواند تفاوت مابین نوع خیزش اسلامی معاصر در عراق و دیگر خیزش‌های اسلامی را مقایسه کند.

بله، می‌توانیم بگوییم که امام امت حضرت آیت‌الله امام خمینی (ره) توانست دستاورد مهمی را محقق سازد و چنین گام بلندی را برای این نهضت بردارد و بر تمام نهضت‌های جهان اسلام تفوق پیدا کند و این خیزش اگر چه به مدرسه اهل بیت (ع) و فرهنگ سیاسی و اسلامی آن بزرگواران

شیعیان (بعد از اینکه توانستند در برابر تهاجم وحشیانه امویان و فشارهای سخت اعمال شده از سوی آنان پایداری و صبر کنند) به اقدام نسبتاً سریعی دست زدند و آن هجرت به کشورها و سرزمین‌های مجاور بود.

مربوط می‌شد اما، وقتی از ریشه‌های این نهضت و نشانه‌های اولیه آگاهی در آنها جست‌وجو می‌کنیم مشاهده می‌کنیم ریشه و آغاز همه این آگاهی و این تحول در عراق شکل گرفت.

برای مثال طرح «جماعت العلماء» و برنامه آن به عنوان یک سازمان و تشکیلات سیاسی که در حال حاضر آن را به عنوان یکی از اندیشه‌ها و طرح‌های سیاسی مهم و مطرح می‌شناسیم و توانست حرکت سیاسی و روحانیت ایران همچون «جامعه روحانیت» یا «مجمع روحانیون» یا دیگر تشکیلات اینچنینی را هدایت کند، ریشه‌های آن قبل از اینها در عراق شکل گرفت و حرکت کرد مانند «جماعت العلماء» در نجف اشرف و این شکل تقریباً دو ماه بعد از انقلاب

بزرگی محقق سازند به نحوی که هیچ یک از ملل اسلامی منطقه در حرکت‌های آزادیبخش خود به چنین نتیجه‌ای دست نیافتند مگر بعد از جنگ جهانی دوم، ولی، عراقی‌ها در سال ۱۹۲۲ این پیروزی را محقق ساختند.

و مسئله مهمی که باید در این زمینه ذکر کنیم این است که شیعیان عراق در زمانی که مسئله حکومت اسلامی یا ملی (یا به تعبیر امروزی حکومت اسلامی یا لائیک) مطرح بود آنقدر از آگاهی سیاسی برخوردار بودند که با انحراف حکومت از اسلام مخالفت کردند و خواستار حکومت اسلامی در کشور شدند و این مسئله به مقاومت علما در برابر انحراف حکومت و تبعید و اخراج آنان از عراق و تحریم انتخابات به دنبال تقلب در آن و دیگر اقداماتی مربوط می‌شود که نشان دهنده میزان بالای آگاهی فرهنگی و اعتقادی شیعیان نسبت به موضوع حکومت است و این آگاهی در جریان‌های مغایر با خط اصیل تشیع اهل بیت مشاهده نمی‌شود.

همین مسئله در حرکت مشروطه در ایران نیز مشاهده می‌شود که این حرکت توسط علمایی از نجف اشرف رهبری می‌شد اعم از فارغ‌التحصیلان حوزه یا علمایی که در زمان مشروطه در نجف زندگی می‌کردند و حرکت مشروطه نیز یک حرکت فرهنگی و اسلامی و در سطح بالایی از فهم و درک اسلامی قرار داشت و زمانی که منحرف شد اولین چیزی که با آن مقابله کرد آگاهی موجود نزد شیعیان اهل بیت (ع) و علمای آنان بود و در همین راه بود که آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری به شهادت رسید و این یکی از مسائل مهم در زمینه آگاهی فرهنگی شیعیان و درک آنان از اسلام و مفاهیم اصیل آن است به طوری که موجب شد شیعیان پیوسته مسئولیت دفاع از اسلام و مصالح عامه اسلامی و کشور اسلامی را بر دوش بکشند و هیچ گاه دچار تمایلات شخصی یا فرقه‌ای یا منافع گروهی نشوند.

و در عصر کنونی یکی از بارزترین نشانه‌های آگاهی و مسئولیت اسلامی، انقلاب اسلامی در ایران و تأسیس حکومت مبارکه جمهوری اسلامی در ایران است که در این زمینه نیز می‌بینیم که بیداری اسلامی در جهان اسلام از عراق و از مرجعیت آیت‌الله حکیم آغاز شد و چنین رویکردی به موضوع اسلامی و حکومت اسلامی و مقابله سیاسی دینی با مسئله کفر به رهبری مرجعیت دینی و حوزه علمیه که به «نهضت اسلامی مرجعیت» از آن تعبیر می‌شود اولین و بارزترین فعالیت سیاسی گسترده است که از مرجعیت سرچشمه می‌گیرد و بعد از شکست مشروطه و عقب‌نشینی انقلاب بیستم رخ می‌دهد و در این دو رویداد ما با نوعی رکود در حرکت و خیزش سیاسی روبه‌رو می‌شویم.

در اینجا هم می‌بینیم که این نهضت نیز از عراق و مرجعیت آیت‌الله حکیم آغاز می‌شود و بسیاری از نهضت‌ها در جهان اسلام همچون لبنان و پاکستان و افغانستان و مناطق خلیج، از شخصیت‌هایی نشئت می‌گیرد که در نجف اشرف و در سایه آن مرجعیت تربیت شدند و در فضای آن نهضت و آن روزها زندگی کردند و با آن برخورد داشتند و به نحوی آنرا تجربه کردند و اولین کسانی که پیام انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) را لیبیک گفتند، فرزندان آن نهضت و شاگردان آن در عراق و دیگر کشورها بودند.

نشانه‌های دیگر:

که بر آگاهی شیعه دلالت می‌کند عبارتند از:
- موضع مرجعیت از مسئله فلسطین.
- موضع مرجعیت از تشکیلات منظم اسلامی که به تنظیم اسلامی معروف است و نحوه تعامل با آنها.
- موضع مرجعیت نسبت به اندیشه سیاسی غربی و موضع آن نسبت به سلطه بیگانگان.

و در این زمینه به مثالی می‌پردازیم و آن موضوع (تنظیم اسلامی) است و مرجعیت در عراق تشکیلات منظم اسلامی را که از حوزه علمیه نشئت گرفته است و گاهی وابسته به تشکیلات و مواضع آن هستند حمایت می‌کند و رشد خیزش اسلامی و گسترش آن به علت همین حمایت بود. اما در ایران حرکت اسلامی (در ابتدای تشکیل) که فدائیان

همچنان که زمان گذشته را به حال حاضر وصل کرده می‌تواند زمان حال را به آینده مربوط کند و ابزار ارتباطی آن چیزی جز مسئله حقوق مدنی و فرهنگی و سیاسی نیست که شیعیان اهل بیت و گروه‌های متشکل از آنها همواره در پی حفظ و صیانت از آن برای خود بوده‌اند و با توجه به اهمیت این حقوق ما نیز سعی داریم برای آینده آن برنامه‌ریزی داشته باشیم تا بتوانیم با تحولات ناشی از اوضاع سیاسی در منطقه به ویژه عراق مقابله نماییم.

این مسئله یکی از موضوعات مهمی بود که هر چند یک بار پیرامون آن بحث می‌شود و موضع قدرت‌های سیاسی و حکومت‌ها نسبت به آن همواره متفاوت و گاهی نیز متناقض بود، خواه در میان محافل شیعی و در طرز فکر آنها یا در میان گروه‌های دیگر به نحوی که برخی معتقد بودند مطرح ساختن این موضوع از ضرورت‌های خیلی مهمی است که باید در همه شرایط آشکار و روشن مطرح شود به طوری که گاهی نزدیک بود به یک موضوع فرقه‌ای (طایفه‌ای) تبدیل شود ولی، برخی دیگر موضع منفی و متعصبانه‌ای نسبت به آن داشتند و آن را از محرّمات یعنی مسائل ممنوعه و تحریم شده به شمار می‌آوردند که نباید درباره آن سخن گفت و حتی، به آن اشاره‌ای هم نکرد و البته در این بین موضع میانه‌ای نیز وجود داشت. اما، چیزی که باید در این خصوص گفت موضع مخالف برخی کشورهای بود که وقتی درباره حقوق اجتماعی شیعیان با آنها صحبت و مذاکره می‌شد به ویژه در زمانی که این مذاکرات در چارچوب همایش‌ها و مراسم وحدت بخشیدن به مواضع سیاسی گروه‌های مخالف عراقی انجام می‌شد و این کشورها شدیداً با آن مخالفت می‌کردند با این ادعا که طرح چنین مسئله‌ای شکستن برخی حریم‌های سیاسی است که سرانجامی جز تجزیه و تقسیم جامعه ندارد در حالی که برخی احزاب سیاسی اسلامی معتقد بودند که این مسئله غیر قانونی است و با موضع‌گیری‌های سیاسی نسبت به آن همخوانی ندارد و خلاف اندیشه اسلامی و آگاهی اسلامی و تفکر اسلامی است و از نظر



آنسان نوعی طرح انحرافی در جهت‌گیری اسلامی و تفکر اسلامی است.

و برخی این موضع متعصبانه را قبول نداشته و می‌گویند این یک تفکر انحرافی نیست ولی، مصلحت سیاسی اقتضا نمی‌کند که در چنین وقت و در چنین شرایطی آن را مطرح و معتقد بود که این طرح به حساب مصالح و مفاسد مربوط می‌شود به این معنی که به لحاظ اصولی آشکالی در طرح این موضوع نیست ولی، از موضوعات مهمی به حساب می‌آید که بایستی در آینده حل و فصل گردد.

با توجه به این اختلاف در دیدگاه باید این طرح مورد بررسی و تشخیص قرار گیرد و موضع صحیح در قبال آن گرفته شود.

این طرح ممکن است به لحاظ دینی و سیاسی از چند جنبه مورد بررسی قرار گیرد که ما در اینجا به دو جنبه از آن

موضع مرجعیت شیعه در عراق در برابر گسترش سیاسی و فرهنگی مارکسیستی و تحرک و فعالیت مرجعیت آیت‌الله حکیم (قده) و فتوای ایشان به همراه دیگر مراجع نسبت به این مسئله از فضایی ویژه و خاص در آگاهی (بیداری) فرهنگی شیعی عراق به حساب می‌آید.

اعمال کردند از جمله انتفاضة صفر سال ۱۳۹۷ هـ - ۱۹۷۷ میلادی که یکی از بارزترین عملیات ضد حسینی این رژیم به حساب می‌آید.

انتفاضة صفر یکی از رویدادهایی است که برای احیای شعائر حسینی و زیارت مرقد امام حسین (ع) به پا شد و طی آن مردم قصد کردند با پای پیاده به زیارت مرقد امام حسین (ع) بروند و مراسم دیگری همچون روخوانی و نوحه‌سرایی و سینه‌زنی نداشته باشند تا بهانه‌ای به دست برخی افرادی که سینه‌زنی و نوحه‌خوانی و زنجیرزنی و دیگر مراسم را به نحوی بدعت می‌دانند ندهند و مراسم صرفاً به صورت پیاده‌روی انجام شود و هدف از آن پیروی و التزام به خط اهل بیت (ع) باشد و در هنگام پیاده‌روی هیچ راهی بسته نشد و هیچ محلی بیهوده اشغال نشد ولی، علی‌رغم این اقدامات دولت این پیاده‌روی مردمی را که با ساده‌ترین صورت، شکل گرفته بود به بدترین وجه سرکوب کرد و بیش از ده هزار نفر را بازداشت کرد و همه را با وحشیانه‌ترین روش‌ها شکنجه کرد و بسیاری از آنها را کشت و بسیاری از آنها را در زندان نگه داشت و این اقدام نشان داد که مسئله مورد هدف رژیم همان شعائر حسینی است و در این بین ملت عراق را می‌بینیم که بر این مسئله ایستادگی کرد و خواست و حتی، وجود و حضور خود را بر دولت تحمیل کرد به طوری که رژیم احمد حسن البکر مجبور به عقب‌نشینی و کوتاه آمدن در برابر خواسته مردم کرد و در سال‌های بعد اقدام به اطعام زوار امام حسین کرد و چنین و نمود کرد که خدمات ارائه شده به دستور صدام و تمایل او برای مشارکت در عزای حسینی است.

البته شکی نیست که شعائر حسینی و موضع حاکمان زور نسبت به آن به موضوع فرهنگی و سیاسی مهم و کلی مربوط می‌شود که دلایل فرهنگی و سیاسی خاص خود را دارد و آن موضع و دیدگاهی است که از این شعائر نسبت به حکومت‌های ظلم و جور و اقدامات سرکشانه و طغیانگرانه و منحرف برداشت می‌شود و این از موضوعات و مسائل کلی است که به مسئله اسلام و انسان‌دوستی اسلامی مربوط می‌شود و به همین دلیل است که این شعائر از چنین پذیرشی در میان محافل اسلامی با همه تفاوت‌ها و گرایش‌های مذهبی پیدا کرده است و این مسئله بار دیگر مشخص می‌کند که مسئله تشیع یک مسئله مذهبی و فرقه‌ای نیست بلکه یک قضیه اسلامی و مجموعاً انسانی است که مسئولیت آن را این جماعت صالح پر دوش کشیده‌اند.

حقوق مدنی و فرهنگی و سیاسی:
نکته سوم: شعائر حسینی از جمله موضوعاتی است که

اسلام محقق سازند و شیعیان عراق توانستند گوی سبقت را در مقابله و مجاهدت و از خود گذشتگی در مبارزه با این هجمه‌های فکری و فرهنگی و ادبی از دیگران برپایند.

و این مسئله از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است زیرا، نمایانگر یک چارچوب کلی است که این بیداری در آن حرکت می‌کند بدون اینکه به مسائل دیگری منحرف شود و آنها را چارچوب فکری قرار دهد و این چارچوب چیزی جز مصلحت عالی‌ه اسلامی نیست و هر گونه تحرک و مقابله که بر ضد استبداد و طغیان و رژیم‌های ظالم و جائز صورت گرفت تماماً بر خاسته از مصلحت عالی‌ه اسلامی بود و هر گونه گرایش فرقه‌ای یا فتوای «شخصی» یا منافع خاص زیان‌آور از آن منتفی بود.

موضع مرجعیت شیعه در عراق در برابر گسترش سیاسی و فرهنگی مارکسیستی و تحرک و فعالیت مرجعیت آیت‌الله حکیم (قده) و فتوای ایشان به همراه دیگر مراجع نسبت به این مسئله از فضایی ویژه و خاص در آگاهی (بیداری) فرهنگی شیعی عراق به حساب می‌آید.

شعائر حسینی (فرهنگ عاشورا):

یکی دیگر از نشانه‌هایی که بر مسئله بیداری فرهنگی شیعی عراق دلالت می‌کند مسئله شعائر حسینی (فرهنگ عاشورا) است که زمان حال را به آینده مربوط می‌کند به طوری که ما هیچ کشوری را نمی‌بینیم که مردم آن به اندازه مردم عراق به قضیه امام حسین (ع) و شعائر متعلق به آن و نیز فرهنگ عاشورایی در برابر چنین هجمه‌های پی در پی علیه قضیه شعائر حسینی پایبند باشند و از جمله این هجمه‌ها اقداماتی بود که این مسئله عاشورا را کاملاً محکوم می‌کرد و آن را به انحراف و تبعیت فرهنگی و سیاسی متهم می‌ساخت و می‌خواست آن را از ریشه‌های فکری و فرهنگی آن جدا کند و به هیچ وجه به آن اعتراف نکند.

این هجمه از زمان حکومت اموی‌ها آغاز شد و در برهه‌هایی از حکومت عباسیان همچون متوکل عباسی ادامه یافت و تا زمان شیخ طوسی (قده) علیه هیات‌های حسینی که در آن زمان شکل گرفته بود ادامه یافت و شیخ طوسی در آن زمان به علت اقامه مراسم حسینی در بغداد از سوی گروه آل بویه مورد آزار و اذیت قرار گرفت و همین مسئله موجب هجرت ایشان به نجف و انتقال حوزه علمیه به آنجا شد و حکومت وقت نیز با حمایت و پشتیبانی از برخی گروه‌های متعصب و مخالف موجب مخالفت عمومی با برگزاری مراسم حسینی شد و برخلاف حکومت‌های دیگر که مستقیماً اقامه مراسم حسینی را سرکوب می‌کنند اما، این دفعه از گروه‌های مخالف برای اجرای خواسته خود استفاده کردند چنانچه امروز شاهد چنین پدیده‌ای در شبه قاره هند همچون پاکستان هستیم.

اما برخلاف تمام موانعی که در طول تاریخ و در تاریخ معاصر در سر راه اقامه مراسم حسینی ایجاد شد ولی، اقامه این مراسم به پدیده‌ای مورد قبول همه مردم عراق با همه گرایش‌های مذهبی تبدیل شده و این مسئله مدیون تمام صبرها و پایداری‌ها در راه اقامه این شعائر و توضیح و توجیه اسباب و نتایج روحی و فرهنگی عاشورا است به طوری که عاشورا به یک مدرسه سیاری تبدیل شد و با تحول آن همه مردم عراق متحول شدند و دیگر مردمی را نمی‌بینیم که به مقابله با این مسئله برخیزند و این نشان می‌دهد که حکومت‌های وقت موجب تحریک عصبیت‌ها و انحرافات فکری نزد مردم می‌شدند.

همچنین وقتی به اقدامات متوکل عباسی در سرکوب شعائر حسینی نگاه می‌کنیم به طوری که اقدام به تخریب مقبره حضرت و تبدیل آن به منطقه کشاورزی کرد و نیز مردم را سر برید و مالیات زیادی از آنان گرفت و دست‌های زوار حسینی را قطع کرد و در حکومت یاسین الهاشمی در زمان عثمانی‌ها که اقدامات وحشیانه در این رابطه انجام دادند تا حکومت یعنی‌های علفی که ضرر و فساد را در همه سرزمین عراق و کشورهای مجاور پراکنده ساختند و اقدامات سرکوبگرانه وسیع و مداومی که علیه شعائر حسینی

لذا کسی که تاریخ حکومت‌های ملی در عراق را بررسی می‌کند دو گروه از مردم را می‌تواند مشاهده کند: السف - گروهی که حکومت را قبول ندادند و از آن فاصله می‌گیرند و کنار می‌کشند.

ب - گروهی که به عنوان دنباله‌رو و مزدور خود را به این حکومت وابسته کرده‌اند و در حاشیه قرار دارند و اگر احیاناً در میان برخی از آنان کسی پیدا شود که احساس مسئولیت بکند، از سوی حکومت تبعید یا محاصره یا سرکوب می‌شود و این وضعیت کلی حکومت‌های آن زمان بود.

و زمانی که شیعیان بعد از تشکیل حکومت ملی به اکثریت عددی در عراق تبدیل شدند با دو مشکل اصلی و اساسی روبه‌رو شدند (و تا به حال روبه‌رو هستند):

اول: مشکل پابندی آنان به ارزش‌ها و مسائل اخلاقی است که با هر گونه استعمار و حاکمیت بیگانه مخالف بود به ویژه که دولت استعمارگر دشمنی و سرکوب آنان را در پیش گرفته بود.

دوم: مشکل تعصبات فرقه‌ای و ظلم‌های حکومت‌های گذشته و حمایت کشورهای غربی دارای اکثریت سنی از این حکومت‌ها که از دست یافتن شیعیان به حقوق مادی و دمکراتیک در کشورشان جلوگیری می‌کردند.

چارچوب اسلام:

دوم: درخواست این حقوق در چارچوب اسلام و اصول اساسی آن که می‌توان به چارچوب اسلامی از آن یاد کرد ولی، آیا درست است که با این حقوق در این چارچوب تعامل کرد؟ از آن گذشته شیوه صحیح تعامل با این حقوق اگر هم درست باشد چیست؟

اما پاسخ سؤال اول که می‌توانیم از طریق نظر مراجع تقلید در این خصوص به آن برسیم و ما خواه گروه باشیم یا حزب، افراد باشیم یا جمع، می‌دانیم و ایمان داریم تنها مرجع آشنایی با اسلام و احکام اسلامی همانا علمای اسلام هستند و در عین حال رفتارشان برای ما الگو است به ویژه زمانی که هیچ یک از علما در مرجعیت یک عالم و صحت آن شکی نداشته باشند. برای مثال مرجعیت آیت‌الله حکیم که از سوی مراجع معاصر خود یا مراجع بعد از خود از احترام کامل برخوردار بودند و علمای نجف اشرف همچون آیت‌الله خویی یا شهید صدر یا امام خمینی (ره) با ایشان به عنوان یک مرجع دینی مطلق تعامل داشتند و ایشان را تأیید می‌کردند و نوشته‌هایی در این خصوص از این بزرگواران وجود دارد که دال بر این مسئله است و شکی برای کسی باقی نمی‌گذارد. این بزرگوار در عرصه سیاسی خاص خویش، تحول بزرگی در این حرکت ایجاد کرد و یکی از افرادی بود که بر این حقوق تأکید می‌کرد و سخنرانی‌های ایشان بر این مسئله دلالت می‌کنند و حتی، در دیدارهای سیاسی که داشتند پیوسته خواستار اجرای این حقوق می‌شدند و نیز در بیانیه‌های صادره از سوی ایشان این مسئله به چشم می‌خورد. به این ترتیب درمی‌یابیم که هیچ شکی در صحت درخواست این حقوق در نظریه اسلامی وجود ندارد.

و در پاسخ به سؤال دوم که شیوه صحیح اسلامی در مطرح ساختن قضیه است و آیت‌الله حکیم و دیگر علما به آن پایبند بودند باید گفت این مسئله باید در چارچوب مسئله زیر صورت بگیرد:

اول: درخواست عادلانه این حقوق برای همه اقشار مردم بدون توجه به اکثریت و اقلیت مردم.

دوم: حفظ مصالح عالیله اسلامی برای همه گروه‌های مردمی.

سوم: حفظ وحدت مردمی و گروه‌ها.

چهارم: دوری از هر گونه تعصب فرقه‌ای و حزبی و مذهبی و جلوگیری از سلطه اکثریت بر اقلیت یا اقلیت بر اکثریت.

به این ترتیب حق برای همه است و عدل برای همه و کشور برای همه است و سرنوشت همه مردم سرنوشت واحدی است و دشمنان و مستکبران دشمن مشترک ما هستند و نیز مطرح ساختن این حقوق بایستی ضمن توجه به توانمندی‌ها

شیعیان موضع مخالفی در برابر حاکمیت انگلیسی‌ها داشتند و جلودار جنبش جهاد ضد یورش فرهنگی و نظامی انگلیسی‌ها داشتند.

این از یک سو، از سوی دیگر رهبران مردمی و گروه‌های آگاه و انقلابی (از همان ابتدا) بر اساس چارچوب کلی اندیشه اسلامی و اصول حکومتی اسلامی و وحدت اسلامی و منافع عالیله اسلامی حرکت می‌کردند و توجهی به مقوله حکومت ملی و دمکراتیک نداشتند. چراکه از نظر آنان این حکومت‌ها منافع و مصالح عمومی مردم در زمینه استقلال و آزادی و استفاده از منابع کشور و زندگی آسوده را از بین می‌بردند و همین مسئله علت اصلی مبارزه با استعمار و حاکمیت بیگانگان و مبارزه با منافع شخصی و گروهی آنان بود.

در همین رابطه برخی ملی‌گرایان خردپا و برخی افراد جاهلی که تحت تأثیر افکار و سخنان آنان قرار داشتند سعی کردند این اندیشه اصولی و منطقی که مصلحت همه امت را در نظر داشت، وارونه جلوه دهند و ظالمانه و از سر دشمنی علیه حوزه‌های علمیه و روحانیون و مراجع آن موضع‌گیری کنند و آنها را متهم کنند که اجازه نمی‌دهند ما در حکومت عراق مشارکت داشته باشیم چرا که آنان مشارکت در انتخابات را تحریک و ورود به ادارات دولتی را تحریم کردند. از همان ابتدا با حکومت قطع رابطه کردند و از این قبیل سخنان. و به این ترتیب ما را از دست یافتن به حقوق خود محروم ساختند در حالی که حکومت از همان ابتدا تحت حاکمیت انگلیسی‌ها و یک حکومت منحرف و ساختگی بود و به منظور انتقام‌جویی آنان را از حقوقشان محروم ساخته بود و در عین حال دشمنی با اسلام و ارزش‌های انسانی را هدف

خود قرار داده بود. این کلمات زمانی که از سر نیت‌های صادقانه بر می‌خیزد، مسلماً قابل توجیه‌اند ولی، زمانی که از سر تهمت و افترا و انحراف و وارونه جلوه دادن حقایق و واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی آن زمان گفته شوند ظالمانه می‌شوند. ولی حقیقت مسئله، حرکتی بود که برای آزادی از قید و بند و حاکمیت استعمار آغاز شده بود در حالی که رئیس حکومت می‌خواست مردم را برده خود و تبعه استعمارگران و سودجویان قرار دهد اما، لازمه آگاهی و بیداری، مقاومت در برابر چنین حکومت‌هایی بود و چون شیعیان از این آگاهی و بیداری برخوردار بودند پیوسته مورد تهاجم این حکومت‌ها قرار داشتند.

برخلاف تمام مواضعی که در طول تاریخ و در تاریخ معاصر در سر راه اقامه مراسم حسینی ایجاد شد ولی، اقامه این مراسم به پدیده‌ای مورد قبول همه مردم عراق با همه گرایش‌های مذهبی تبدیل شده و این مسئله مدیون تمام صبرها و پایداری‌ها در راه اقامه این شعائر و توضیح و توجیه اسباب و نتایج روحی و فرهنگی عاشورا است.



می‌پردازیم:

جنبه ملی (میهنی):

اول: از طریق حل مسئله حقوق مدنی و فرهنگی و سیاسی افراد و درخواست آن در چارچوب به اصطلاح حکومت ملی و به معنای دیگر درخواست حکومت دمکراتیک که لازمه آن وجود یک حکومت ملی لائیک و دمکراتیک است. این حقوق می‌توانند در چارچوب اجرای قوانین و مقررات حکومت‌های ملی (دمکراتیک) درخواست شوند که بر اساس آزادی و اجرای رأی اکثریت و منافع مربوط به افراد و گروه‌ها استوارند. در این حکومت‌ها دمکراسی بر اساس آزادی و حفظ منافع مربوط به افراد و حقوق آنها و از جمله این حقوق استوار است و این افراد می‌توانند از منافع و خواسته‌ها و تمایلات و اهداف سیاسی خود صحبت کنند و آزادانه از حقوق خود استفاده نمایند و در این صورت می‌توان در چارچوب چنین حکومت ملی و دمکراتیک این حقوق را مطرح کرد زیرا، دمکراسی به عنوان یک نظام حکومتی چنین حقوقی را تضمین می‌کند بدون اینکه نیازی به سخن گفتن درباره خصوصیات مذهبی باشد.

اما واقعیت سیاسی که در تاریخ عراق لمس کردیم خلاف آنچه بود که در بالا ذکر کردیم و آن اینکه پیروان اهل بیت (ع) در طول دوران حکومت‌های استبدادی عراق به عنوان یک اقلیت مطرح بودند و معمولاً اقلیت‌های هر حکومت استبدادی قادر به دستیابی به همه حقوق فرهنگی و سیاسی در این حکومت‌ها نیستند و سهم آنان حقوق ناچیزی است که در سایه استبداد و تعصب و مخالفت اکثریت مسئولین حکومتی آن حقوق ناچیز هم پایمال می‌شود و کار به جایی می‌رسد که مطرح ساختن آن با تعقیب و قتل و شکنجه و زندان و آوارگی همراه می‌شود همچنان که در حکومت‌های رومی کار آمده در عراق ما شاهد آثار و عواقب سخت این اقدامات بر حقوق این قشر از جامعه‌مان بودیم و چیزی که این مسئله را پیچیده‌تر کرد توطئه‌ها و سیاست‌های استعمارگرانه انگلیس بود که از گذشته‌های دور سعی کرد محرومیت حقوقی شیعیان را ریشه‌دارتر کند به ویژه که

و لیاقت‌ها و مساوات و عدالت صورت بگیرد و این طور نباشد که مذهب علت محرومیت بشود و در این راستا وحدت امت و حکومت حفظ شود و به تعدد فرهنگ‌ها احترام گذاشته شود.

وحدت امت:
حال این سؤال پیش می‌آید که چگونه می‌تواند با این طرح وحدت امت اسلامی حفظ شود با توجه به اینکه وحدت مردم جزو مصلحت‌های عالی اسلامی است که ائمه معصوم(ع) و نیز علما و بزرگان اسلام بر آن توجه و تأکید داشتند.

پاسخ به سؤال مربوط به حفظ وحدت اسلامی ما بین مسلمانان را می‌توان در احکام اسلام و منطق اهل بیت و امامان(ع) و آموزه‌های آنان در این خصوص یافت چراکه این بزرگواران بیش از دیگران به این موضوع اهمیت داده‌اند و من در کتاب «وحدت اسلامی از دیدگاه تقلین» به طور مفصل درباره آن صحبت کرده‌ام و فکر می‌کنم، این کتاب برای طلبه‌های علوم دینی و فرهیختگان اسلامی مفید باشد به ویژه بخش دوم آن که تنها شعار یا مقاله به حساب نمی‌آید بلکه به یک نظریه اصیل اسلامی پرداخته و استدلال‌هایی از قرآن و امامان(ع) برای این منظور ارائه داده است.

به این ترتیب می‌توان گفت همچنان که امامان(ع) در تحقق وحدت اسلامی نقش اصلی را داشتند و آموزه و منش آنان در این خصوص نیز آشکار بود، ولایت و سیر در خط آنان نیز یکی از محورهای وحدت مسلمانان و همین مسئله بود که این بزرگواران مورد محبت و احترام و بزرگداشت از سوی تمام مذاهب اسلامی قرار گرفتند. پس اگر خواسته باشیم وحدت اسلامی را حفظ کنیم باید به دو مسئله توجه داشته باشیم:

اول اینکه مسلمانان در چارچوب مودت و محبت اسلامی با یکدیگر برخورد کنند چنانچه خدای متعال در قرآن می‌فرماید: «المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض» (توبه: ۷۱) و به مقدسات همدیگر احترام بگذارند و به این وسیله زمینه آزادی کلام و گفت‌وگو درباره کلیه مسائل اسلامی را فراهم نمایند چنانچه در میان علمای اسلامی می‌بینیم که چگونه با حفظ احترام یکدیگر و حفظ احترام نظرات همدیگر، افکار یکدیگر را ارزیابی می‌کنند و صواب و خطای یکدیگر را برای هم مشخص می‌کنند و این می‌تواند نمادی برای وحدت ما بین کلیه مذاهب اسلامی باشد و آغازی برای دستیابی به عدالت و حق و ابزاری برای ایجاد وحدت و تقویت روابط دینی و فکری و انسانی و منافع سیاسی و اجتماعی آنان باشد در سطح جهانی از این مسئله با عنوان منافع مشترک و احترام متقابل یاد می‌شود و البته مسلمانان از این نظر بر دیگر ملل جهان برتری دارند چرا که نقاط مشترک دینی و فکری آنان بیش از پیروان ادیان دیگر است.

دوم اینکه وحدت را از طریق تحمیل یک فکر و یک نظر و یک موضع مشخص بر مردم محقق ساخت و این شیوه‌ای است که حکام مستبد پیش می‌گیرند و اگر مخالفتی با رأی و نظرشان مشاهده نمایند به سرکوب و زندان یا تبعید و حتی نابودی مخالفان می‌پردازند. به این ترتیب تحقق وحدت یک سویه می‌شود و طرف مقابل یا اینکه باید ساکت شود و در صحنه حاضر نشود یا اینکه نابود شود و کسی از آنان باقی نماند و این می‌شود جامعه با وحدت!!!

وقتی به تاریخ مراجعه می‌کنیم می‌بینیم اسلام برای مثال مسیحیت را به رسمیت شناخت در حالی که خود مسیحیان معتقدند که مسیح خداست و با وجود اینکه اسلام این مقوله را کفر می‌داند با این وجود مسیحیان به زندگی خود در جوامع اسلامی ادامه دادند ولی، مسلمانان شیعه (در برخی از برهه‌های تاریخ) از شدت ظلم و محرومیت کارشان به جایی رسید که اگر به آنان یهودی یا نصرانی گفته می‌شد بهتر بود تا به آنان شیعه گفته شود زیرا، عنوان یهودی یا مسیحی آنان را اهل ذمه و اهل عهد می‌کرد و

پیروان اهل بیت(ع) در طول دوران حکومت‌های استبدادی عراق به عنوان یک اقلیت مطرح بودند و معمولاً اقلیت‌های هر حکومت استبدادی قادر به دستیابی به همه حقوق فرهنگی و سیاسی در این حکومت‌ها نیستند و سهم آنان حقوق ناچیزی است که در سایه استبداد و تعصب و مخالفت اکثریت مسئولین حکومتی آن حقوق ناچیز هم پایمال می‌شود

حقوق اجتماعی و فرهنگی آنان محفوظ می‌ماند ولی، اگر به آنان شیعی گفته می‌شد حکم کفر و سرکشی بر آنان اطلاق می‌شد و سرنوشتی جز قتل و تعقیب نصیبشان نبود و این به خاطر تنگ نظری و خود رأیی و استبداد فکری حکام جائر گذشته بود و این شیوه فکری و عملی از سوی پیروان مذهب مخالف اهل بیت(ع) و از سوی منطبق طرف دیگر در تحقق وحدت بر مردم اعمال می‌شد.

نظام «صدام» یکی از نظام‌های سرکوبگری بود که برای تحقق وحدت مورد نظر خود این شیوه را اعمال کرد. شیوه حزب واحد و شخصیت واحد که کمونیست‌ها و اموی‌ها و برخی حکام جور عباسی و عثمانی این شیوه را پیگیری کردند.

ولی اینجا یک مسئله‌ای پیش می‌آید و آن اینکه آیا یک انسان صاحب فکر و صاحب عقیده می‌تواند در برابر ظلم و استبداد تسلیم شود؟ و شیوه‌های سرکوبگرانه می‌تواند وحدت و امنیت را محقق سازد؟

البته تاریخ و روند آن ثابت کرد که تحقق وحدت با این روش صورت نمی‌گیرد و نتیجه آن منقلب شدن امور بر کسانی است که بانی این روش بوده‌اند و البته ناامنی و اختلاف و ضعف و سستی جامعه را به دنبال داشته است.

لذا باید ببیندیشیم و حرکت کنیم و در چارچوب اسلام و مصالح عالی اسلامی در درجه اول و در چارچوب احترام متقابل و احترام به حقوق انسانی دیگران حق خود و حق دیگران را مطالبه کنیم و سعی کنیم همه را به حقوق مشروع آنان برسانیم.

آیت‌الله حکیم و مسئله وحدت:

با این شیوه و أسلوب اسلامی آیت‌الله حکیم توانست احترام اهل سنت عراق و حتی، مسیحیان این کشور را جلب کند و ایشان در زمینه درخواست حقوق تنها شعار مظلومیت خود و شیعه خود را سر نمی‌داد بلکه حقوق همه را بر اساس حق و عدل و مساوات و احترام به انسان و حقوق و عقائد او درخواست می‌کرد و زمانی که اهل سنت نیز در معرض ظلم و تعقیب رژیم قرار می‌گرفتند چنانچه در زمان حکومت کمونیست‌ها در عراق (اواخر سال ۱۹۵۸ و اوائل ۱۹۵۹)

اتفاق افتاد و گروه‌هایی از اهل سنت و علما و احزاب آنان در بغداد و موصل و الرمادی و کرکوک در معرض عملیات سرکوبگرانه و فشار سیاسی و محاصره و تهدید و اختطار قرار گرفتند، آیت‌الله حکیم با قدرت در مقابل حکومت ایستاد و بازتاب و نتایج منفی بسیاری برایش به بار آورد همچون بازداشت‌های گسترده علما و طلاب حوزه علمیه و محاصره آن و محاصره بیت ایشان و تهدید به قتل و زندان و انواع اهانت‌ها و تمسخرهای دیگر.

همچنین موضع ایشان در مقابل ظلم به کردهای شمال عراق (با اکثریت سنی) و دفاع از آنان که به صورت صدور فتوا مبنی بر حرمت جنگ و درگیری با آنان بود و البته فتوای یک مرجع بزرگ با آثار اجتماعی و سیاسی بزرگی همراه بود که حکومت وقت را وادار به عکس‌العمل کرد و در سال ۱۹۶۹ حزب بعث علفلی حکام، مرجعیت ایشان و نیز شهید سیدمهدی الحکیم را در مظان تهمت قرار داد. مسلماً این موضع ناشی از اهمیت فتوای ایشان و تأثیرات آن بر اوضاع سیاسی و ارتش عراق بود.

پیش از آن نیز در زمان حکومت عبدالسلام عارف مشاهده می‌کنیم سیداسماعیل صدر به علت موضع آیت‌الله حکیم در قبال جنگ علیه کردها از شهر کاظمین اخراج می‌شود و در آن زمان عبدالسلام عارف درگیر جنگ عربی و طویل با کردها بود و در این رابطه همه علمای درباری و شیخ زهر و مفتی بغداد را در قالب یک کنفرانس اسلامی گردآوری تا فتوا صادر کنند مبنی بر اینکه کردها (سرکش و طغیانگر) هستند و حکم درباره چنین گروه در اسلام جنگ و قتل است ولی، آیت‌الله حکیم در اربعین امام حسین(ع) سال ۱۹۶۴ اجتماع دیگری در شهر کربلا برگزار می‌کند و طی آن اعلام می‌کند که کردها مسلمانند و نباید با آنان جنگیده و بایستی این مسئله از طریق گفت‌وگو و راه‌های مسالمت‌آمیز حل شود و فتوای ایشان در چنین ایام و در میان این تجمع بزرگ مردمی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌شود. اما، پاسخ عبدالسلام عارف حمله و خشکیانه و وقیحانه علیه ایشان است و قربانی آن یکی از شخصیت‌های حوزه علمیه یعنی آیت‌الله سیداسماعیل صدر بود و البته عبدالسلام تصمیم داشت به حملات خود ادامه دهد ولی، خداوند متعال برای او لبالمرصاد بود و دست غیب الهی بود که حادثه سقوط هواپیمای او پیش آمد کرد.

به این ترتیب آیت‌الله حکیم زمانی که حقوق اسلامی مردم را درخواست می‌کرد، وحدت اسلامی را نیز در نظر می‌گرفت و حتی، از حقوق مردم سنی نیز دفاع می‌کرد و ایستادگی‌ها و فداکاری‌های زیادی در این راستا صورت می‌گرفت و این مسئله، وحدت اسلامی را با همه زیبایی‌هایش تجلی بخشید

یکی از این تجلیات سخن معروف ایشان با طاهر یحیی نخست وزیر عبدالسلام عارف بود که طی آن گفت: من حاکم عادل سنی را بر حاکم جائر شیعی ترجیح می‌دهم و نیز گفت: من راضی نیستم که تعامل با حکومت بر اساس هویت فرقه‌ای باشد و اگر مراجعه کننده به یک اداره دولتی اسمش عبدالقادر باشد مورد استقبال قرار گیرد و کارش انجام شود ولی، اگر اسمش عبدالحسین باشد از اداره اخراج و محدود شود و اجازه درس و کار از او گرفته و دیگر حقوق نیز از او سلب شود.

به این ترتیب با این شیوه و با این روش می‌توان حقوق شرعی و قانونی مردم اعم از حقوق سیاسی یا فرهنگی یا اجتماعی را درخواست کرد و همزمان با آن، مردم، گروه‌ها، کشور و سرنوشت مشترک مردم را حفظ کرد و اندیشه شیعی و فرهنگ آن یک اندیشه فرقه‌ای و تجزیه‌طلبانه نیست و سکوت بر حق یک عمل اسلامی و شرعی و وحدتی نیست بلکه درخواست و مطالبه حقوق در چارچوب حق و عدالت عمومی و حفظ مصالح عالی اسلام و مردم همان راه و روش صحیح و درست است. ■

